

شاهنامه فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی

(۲۲۹-۴۱۱ یا ۴۱۶)

تصحیح

عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سعید نفیسی

(بر اساس چاپ انتشارات بروخیم)

همراه با چهار مقدمه قدیم شاهنامه (مقدمه شاهنامه ابومنصوری،
مقدمه نسخه فلورانس، مقدمه نسخه لندن و مقدمه شاهنامه بایسنغری)

بازنگری، مقدمه، افزوده‌ها، فهرست راهنما، کشف الیاتی
به اهتمام بهمن خلیفه

جلد اول : مقدمه، ۱، ۲، ۳



انتشارات طلایه

سرشناسه : فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق.

عنوان قراردادی: شاهنامه

عنوان و پدیدآور : شاهنامه فردوسی: همراه با چهار مقدمه قدیم شاهنامه (مقدمه شاهنامه ابومنصوری، مقدمه نسخه فلورانس، مقدمه نسخه لندن و مقدمه شاهنامه بایسنفری)/ حکیم ابوالقاسم فردوسی : تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سعید نفیسی : بازنگری، مقدمه، افزوده‌ها، فهرست راهنما، کشف‌الایات به اهتمام بهمن خلیفه.

مشخصات نشر : تهران: طایه، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ج ۴ : ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک : 978 - 964 - 7751 - 93 - 97 : دوره چهارجلدی: 1 - 97 - 7751 - 964 - 978

یادداشت : نمایه

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۴ ق.

شناسنامه افزوده : اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵ - ۱۳۳۴.

شناسنامه افزوده : مینوی، مجتبی، ۱۲۸۱ - ۱۳۵۵.

شناسنامه افزوده : نفیسی، سعید، ۱۲۷۴ - ۱۳۴۵.

شناسنامه افزوده : خلیفه بشاروانی، بهمن.

رده‌بندی کنگره : ص ۱۳۸۵ - PIR ۴۴۹۰

رده‌بندی دیویی : ۸۲۱/۲۱

شماره کتابخانه ملی : ۴۴۹۹۶ - ۸۵ م



تهران، دفتر مرکزی، میدان انقلاب، خ منیری جاوید (اردیبهشت)، کوی مبین، پلاک ۲۳۹، طبقه همکف. تلفن: ۶۶۴۶۳۲۴۱ - ۶۶۴۹۶۲۷۲، دورنگار: ۶۶۴۹۶۲۷۳
شعبه شماره ۱: بزرگراه لشکر، میدان اول قائم، مجتمع تجاری ابریشم، شماره ۳۲. تلفن: ۲۲۴۹۱۰۳۴ - ۲۲۴۶۱۰۹۱ - ۲۲۴۶۱۰۹۳

شاهنامه فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی

تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سعید نفیسی

به اهتمام: بهمن خلیفه

لیتوگرافی: بزرگمهر

طرح جلد: حسین تیموری

چاپ: طایه ۸۰، تلفن ۳۳۱۱۷۷۴۶

صحافی: مینو؛ قطع رقی: ۹۷۰ صفحه

چاپ اول: ۱۳۸۶؛ تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

شابک: ۳ - ۹۳ - ۷۷۵۱ - ۹۶۲ - ۹۷۸

شابک دوره چهارجلدی: ۲ - ۹۷ - ۷۷۵۱ - ۹۶۲ - ۹۷۸

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

به نام خدا

شاهنامه، شاهکار فردوسی، شاعر بزرگ ایران روایتگر عظمت تمدن و فرهنگ قوم ایرانی است. این گفته یک ایرانی متعصب نیست، بلکه حقیقتی است که همه کسانی که به نحوی در تحقیق و بررسی درباره متن این نامه شریف دستی داشته‌اند - از هر قوم و ملتی - آن را تأیید می‌کنند. در چند صد سال اخیر دانشمندان و محققان بسیاری درباره شاهکار بزرگ فردوسی مطلب نوشته یا متن آن را به زبانی ترجمه کرده‌اند یا کوشش کرده‌اند با تکیه بر دستنویس‌های به جا مانده از قرن‌های پیشین، متنی هر چه نزدیک‌تر به آنچه خود فردوسی سروده است فراهم کنند. یکی از این کوشش‌ها، متن شاهنامه‌ای است که اکنون در دست دارید. در سال ۱۳۱۳ مراسم هزاره فردوسی در تهران بر پا شد و دانشمندان و محققان برجسته جهان از آسیا و اروپا در آن محفل گرد آمدند و مقالات و سخنرانی‌هایی درباره عظمت کار فردوسی و تاریخ روزگار و زندگانی فردوسی و موضوعات مربوط به شاهنامه ارائه کردند. در همان سال به مناسبت برپایی بزرگداشت فردوسی تصمیم گرفته شد متنی نسبتاً قابل اعتماد و معتبر (تا آن روز) از شاهنامه فردوسی فراهم گردد.

تا آن روز چند تن از محققان اروپایی متن‌هایی از شاهنامه تصحیح کرده و احیاناً آن را به یکی از زبان‌های اروپایی ترجمه کرده بودند. یکی از آن‌ها، شاهنامه‌ای بود که خاورشناس انگلیسی تورنر ماکان در سال ۱۸۲۹ م. براساس چندین نسخه خطی از شاهنامه چاپ کرده بود. بعد از او محقق آلمانی ژان اگوست وولرس با اساس قرار دادن متن شاهنامه تورنر ماکان و ذکر اختلافات نسخ دیگر در حواشی چاپ جدیدی از شاهنامه را پی گرفت. او متن ماکان را اساس قرار داد و اختلافات آن را با نسخه چاپ ژول مول دانشمند فرانسوی که کل متن شاهنامه را براساس نسخه‌های

گوناگون تصحیح و همه متن را به فرانسه ترجمه کرده بود و همچنین با نسخه‌ای دیگر از شاهنامه در حاشیه ثبت کرد. او کار تصحیح شاهنامه را به همین شیوه تا آخر پادشاهی دارا پسر داراب و آغاز پادشاهی اسکندر که پایان جلد ششم از متن حاضر است ادامه داد، اما عمر او کفاف نداد که همه متن شاهنامه را بدین شیوه به پایان ببرد. مرحوم عباس اقبال آشتیانی با کمک مجتبی مینوی با اساس قرار دادن متن تصحیح شده و وُلّرس و ترجمه برخی حواشی آلمانی آن به فارسی و افزودن برخی تصحیحات و توضیحات و اصلاح برخی اغلاط راه یافته در متن، مجدداً آن را چاپ کردند و چاپ حاضر، همان چاپ مرحوم اقبال آشتیانی و مجتبی مینوی است. البته ناگفته نماند که بخش باقی مانده شاهنامه که از آغاز پادشاهی اسکندر تا پایان شاهنامه و ملحقات را شامل می‌شود توسط مرحوم استاد سعید نفیسی به شیوه و وُلّرس براساس متن تورنر ماکان با مقابله چاپ پاریس (تصحیح ژول مول) و چاپ کلکته ادامه یافت. مرحوم اقبال آشتیانی در مقدمه جلد اول شاهنامه به این موضوع چنین اشاره کرده است: «شاهنامه‌ای که به همت و سرمایه صاحب کتابخانه بروخیم جدیداً به زیور طبع آراسته شده است، اساس طبع آن نسخه شاهنامه‌ای است که آن را مستشرق فاضل و وُلّرس از ابتدا تا آخر سلطنت دارا در سه جلد به طبع رسانده و عمرش به اتمام این طبع بسیار نفیس کفایت نکرده است. از مجلدات این طبع جدید، جلد اول آن به دستیاری دوست فاضل نگارنده آقای میرزا مجتبی خان مینوی به انجام رسیده. تصحیح و طبع بقیه مجلدات آن تا آخر جلد پنجم به عهده اینجانب بوده است. برای مزید اطلاع خوانندگان خاطرنشان می‌شود که نگارنده این سطور هیچگونه تصرفی در طبع و وُلّرس نکرده، فقط متصدی تصحیح اوراق نمونه‌ای مطبوعه بوده‌ام و اگر مختصر تصرفی شده است در تصحیح بعضی اغلاط طبعی یا پاره‌ای کلمات بوده است مطابق ضبط‌های پاورقی صفحات طبع و وُلّرس با نسخ دیگر و چون علی‌العجاله طبع و وُلّرس از جهت صحت ضبط، اصح نسخ مطبوعه شاهنامه است و نسخ چاپی آن نیز کمیاب شده بود، به تجدید نظر در آن اکتفا شد تا بعدها انشاء الله در سرفرصت احیای این شاهکار جاوید شاعر بلندگوی ایران، فضلالی صاحب همت را دست دهد.» (عباس اقبال)

البته دآوری در این باره که اعتبار و صحت متن حاضر چقدر است و مقایسه آن با

شاهنامه‌هایی که پس از این چاپ یا حتی پیش از آن چاپ شده‌اند و تعیین ارزش و اعتبار متن، کاریست که جای آن در این مقدمه کوتاه نیست.

شاهنامه چاپ بروخیم (متن حاضر) بالاخره در سال ۱۳۱۴ در ۱۰ جلد (۹ جلد متن شاهنامه فردوسی و جلد آخر شامل ملحقات شاهنامه که توضیح آن در ادامه خواهد آمد) منتشر شد، اما طبیعی است که با امکانات آن روز، متنی که چاپ می‌شود دارای اشکالات فراوان خواهد بود. در جریان تصحیح نمونه‌های چاپ جدید متن، در جهت هر چه بهتر شدن متن، تمام اغلاط چاپی و ریختگی حروف که در متن راه یافته بود اصلاح شده است. هر جا هم که بیت مخدوش به نظر می‌رسید، آن را با نسخه پاریس (چاپ ژول مول) و نسخه معروف به چاپ مسکو مقایله کرده و احیاناً توضیحی به متن افزوده‌ایم که برای پرهیز از تصرف در متن اصلی، آن را در قلاب [] قرار داده و با قید کلمه «ویراستار» مشخص کرده‌ایم. در پایان این مقدمه شماره صفحاتی را که در آنها یادداشت و ویراستار آمده ذکر خواهیم کرد. همچنین به آخر هر جلد فهرستی از نام‌های خاص افزوده‌ایم تا استفاده از متن شاهنامه راحت‌تر باشد (شاهنامه چاپ بروخیم فاقد فهرست اعلام است).

جلد دهم این متن از شاهنامه شامل سه داستان است: ۱. سرگذشت جمشید ۲. سرگذشت رستم با کک کوهزاد ۳. سرگذشت برزو پسر سهراب. هیچ‌کدام از این سه متن از فردوسی نیست اما چون شامل روایاتی از داستان‌های حماسی مربوط به شخصیت‌های شاهنامه است، همراه متن شاهنامه فردوسی در برخی از چاپ‌ها نقل می‌شوند. توضیح مختصری راجع به این سه داستان در اینجا ضروری به نظر می‌رسد.

۱. سرگذشت جمشید: این داستان شامل شوریدن ضحاک بر جمشید پس از ادعای خدایی اوست و گریختن جمشید از ضحاک و سرگردانی او و ازدواجش با دختر کورنگ شاه و... به گفته مرحوم ذبیح‌الله صفاء، بخش زیادی از این داستان عیناً از گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی است و آیات آغازین آن را شاعری دیگر بدان افزوده است.

۲. سرگذشت رستم با کک کوهزاد: بخشی از داستان‌های مربوط به رستم است که در شاهنامه فردوسی نیامده. این داستان را احتمالاً شاعری خراسانی در قرن ششم به

نظم آورده و ظاهراً آنچه در اینجا جزء ملحقات شاهنامه نقل شده، خود، بخشی از یک مجموعه داستان درباره رستم بوده است.

۳. سرگذشت برزو پسر سهراب: این داستان در شاهنامه نیست و از اینکه سهراب، صاحب فرزندی بوده در شاهنامه سخنی به میان نیامده است. این داستان را خواجه عمید عطایی از شاعران قرن پنجم در دیار غزنویان به نظم آورده و به گفته مرحوم ذبیح‌الله صفا اصل داستان دارای ۳۸ هزار بیت است و آنچه اکنون جزء ملحقات شاهنامه آمده، تنها بخشی از کل داستان است.

این بخش از برزوانامه که جزء ملحقات شاهنامه نقل شده، شامل ابیاتی از اوایل برزوانامه یعنی جنگ رستم با برزو و داستان سوسن رامشگر و گرفتار شدن پهلوانان ایران به دست اوست.

در آغاز نسخه‌های قدیم شاهنامه فردوسی چند دیباچه نقل شده حاوی روایاتی مستند و غیرمستند از داستان شکل‌گیری شاهنامه و چگونگی آشنایی فردوسی با محمود و راه یافتن به دیار او و سرودن شاهنامه و تقدیم آن به محمود و آن داستان مشهور فردوسی با محمود و صلۀ سیم دادن به جای زر به فردوسی و نپذیرفتن فردوسی آن را و اشعاری در هجو محمود سرودن و گریختن و...

شایسته دیدیم جهت مزید استفاده خوانندگان، به جای نوشتن مقدمه‌ای شامل حوادث زندگی فردوسی و تکرار مطالب گفته شده، و افزودن دیباچه‌ای بر دیباچه‌ها، مهمترین این مقدمه‌های قدیم را نقل کنیم. از این دیباچه‌ها ۴ دیباچه قابل ذکرند، بدین شرح:

۱. مقدمه شاهنامه ابومنصوری: شاهنامه مشهور به شاهنامه ابومنصوری، کتابی به نثر بود از روایات و داستان‌های حماسی ایران که پیش از فردوسی به امر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان توسط ابومنصور المصمری با گردآوردن روایات شفاهی داستانگویان و دهقانان در اوایل قرن چهارم هجری تدوین شد. این کتاب که مأخذ اصلی فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است، اکنون در دست نیست و در کشاکش دهر به زوال رفته است اما مقدمه آن که در واقع قدیم‌ترین متن به زبان فارسی دری است معمولاً در آغاز برخی نسخ شاهنامه نقل می‌شده است. این مقدمه شامل داستان گردآوری روایات حماسی و داستان‌های

ملی توسط ابومنصور المعمری است و در آخر، نسب نامهٔ ابومنصور عبدالرزاق و ابومنصور المعمری ذکر شده است. در این مقدمه نخست از چگونگی راه یافتن کلیله و دمنه از هند به ایران سخن به میان آمده است. در این مقدمه روایت می‌شود که عبدالله بن مقفع به هارون الرشید گفت که نوشیروان برزویه طبیب را به هند گسیل داشت تا کتاب شریف کلیله و دمنه را به ایران بیاورد و لاجرم این انگیزه‌ای بوده تا هارون الرشید نیز فرمان دهد این مقفع آن را به عربی برگرداند و همچنین این امر انگیزه‌ای برای نصر بن احمد شده تا به وزیر خود بلعمی دستور دهد تا کتاب کلیله و دمنه را به فارسی برگرداند و رودکی اقدام به نظم آن نماید. همهٔ این‌ها الگویی است تا ابومنصور عبدالرزاق به صرافت بیفتد برای جاویدان ساختن نام خود در روزگار به وزیرش ابومنصور المعمری فرمان دهد تا شاهنامه را گردآورد و روایات شفاهی و پراکنده از داستان‌های باستان و تاریخ شاهان قدیم را سامان دهد. ابومنصور المعمری هم راویان و دهقانان را گرد آورد تا این روایات و داستان‌های قدیم را مکتوب کنند. در متن مقدمه، آنگاه به ذکر تقسیم عالم به هفت کشور و بیان عمر عالم از آغاز تا آن روز به روایت هر قوم و ملتی پرداخته شده و آنگاه از سلسله‌های پادشاهان ایرانی ذکری به میان آمده است. در آخر متن مقدمه نیز ذکر نسب‌نامهٔ ابومنصور عبدالرزاق و ابومنصور المعمری بیان شده است. این مقدمه را مرحوم علامه قزوینی نخست از روی چندین نسخه تصحیح کرده بود که در مجموعه بیست مقالهٔ او چاپ شد. سپس تقریری جدید و تصحیحی نو از آن را جزء مجموعه مقالات هزارهٔ فردوسی منتشر کرد. ما پس از این، عین مقالهٔ دوم او یعنی مقاله‌ای که در مجموعهٔ هزارهٔ فردوسی چاپ شده بود را نقل خواهیم کرد که شامل توضیحاتی دربارهٔ مقدمه و شرحی راجع به نحوهٔ تصحیح آن و در آخر متن مقدمه و حواشی آن است.

۲. از نسخه‌های قدیم شاهنامهٔ فردوسی، یکی دستنویسی از شاهنامه است که در کتابخانهٔ ملی فلورانس ایتالیا نگهداری می‌شود. تاریخ کتابت این نسخه از شاهنامه در صفحه آخر دستنویس ۶۱۴ ه‍.ق ذکر شده است که در صورت صحت تاریخ نگارش آن، فعلاً قدیم‌ترین نسخه‌ای است که از شاهنامه فردوسی در دست است. البته تردیدهای جدی در صحت تاریخ مذکور در آخر این نسخه سده است و فعلاً از ذکر آن در می‌گذریم. اما مقدمهٔ این نسخه، متضمن برخی روایات راجع به فردوسی

و نحوه آشنایی او با دستگاه محمود و داستان او با شاعران دربار محمود، عنصری و فرخی و عسجدی و طبع آزمایی با آنهاست و منقولاتی از این دست که البته از نظر صحت، پایه درستی ندارند. در این مقدمه به برخی افسانه‌ها راجع به چگونگی آشنایی فردوسی با دستگاه محمود و پیش از آن چگونگی راه یافتن کتاب حاوی روایات باستانی و داستان‌های قدیم ایران به بارگاه محمود اشاره شده است. این افسانه‌ها را البته تا از سوی متون تاریخی معتبر تأیید نشوند، اعتبار چندانی نیست اما همین که در قدیم‌ترین متون و نزدیک‌ترین منابع به روزگار فردوسی نقل شده‌اند، آنها را قابل اعتنا می‌کند. برخی از این روایات در منابع بعدی و تذکره‌ها از روی همین منابع نقل شده و گاه شاخ و برگ یافته‌اند.

در این مقدمه اولاً راجع به چگونگی راه یافتن کتاب سیرالملوک مشتمل بر داستان‌ها و روایات تاریخی و داستانی ایران قدیم، به درباره محمود و آشنایی و شیفتگی محمود به آن اینگونه روایت شده که در روزگار محمود، به دست خورفیروز نامی، جرمی رفت و به غزنین، تختگاه محمود، گریخت. روزی به پیشنهاد محمود برخورد و پس از آشنایی با او، پیشنهاد او را نواخت. این خورفیروز، به واسطه پیشنهاد محمود، شرح حال خود را برای محمود نوشت تا مگر از حمایت محمود طرفی بندد. روزی که برای تسلیم قصه خویش به درگاه رفته بود، دید که عنصری بخشی از شاهنامه را سروده و محمود سرودن باقی روایات قدیم ایران را به او سپرده است. خورفیروز بازمی‌گردد و متن سرگذشت خود را برمی‌گرداند و می‌نویسد که کتاب سیرالملوک - که این همه مورد توجه و علاقه محمود است و محمود فرمان داده آن را بیابند و عنصری به نظم بکشد - نزد اوست. رسولی را با نشانه‌ها و علائم به نزد خانواده خورفیروز می‌فرستند و سیرالملوک را می‌آورند. در متن مقدمه اشاره شده که محمود هفت شاعر را حاضر کرده بود تا هر کدام از عهده سرودن سیرالملوک برآید، به کار مشغول شود، اما فقط پنج نام از شاعران را ذکر می‌کند: فرخی، عسجدی، زینبی، منجیک و ابوحنیفه اسکاف.

روایت راه یافتن متن داستان‌ها به بارگاه محمود اینجا تمام می‌شود و سپس از فردوسی سخن می‌رود؛ اینکه فردوسی از دهقانان طوس بوده و به غزنین برای دادخواهی آمده بوده تا مگر به واسطه عنایت سلطان از چویر عاملان امان یابد.

نویسنده مقدمه روایت می‌کند که فردوسی چون به غزنین آمد، با ماهک بازیگر، از ندیمان سلطان محمود، آشنا شد و خواست که واسطه شود و قصه فردوسی را به سلطان برساند. در این میان ماهک بازیگر می‌گوید که عنصری به نظم سیرالملوک مشغول شده و داستان رستم و سهراب را سروده و سلطان را خوش آمده. فردوسی چون از علاقه و دل بستگی محمود به شاهنامه و روایات ایران قدیم آگاه می‌شود، فرصت را غنیمت می‌بیند و تمام داستان رستم و اسفندیار را به نظم می‌کشد و به ماهک می‌گوید سیرالملوک را پیش از این به نظم کشیده‌اند. ماهک آن داستان را در پیشگاه محمود عرضه می‌کند و محمود فردوسی را طلب می‌کند تا از چند و چون قضیه آگاه شود. چون فردوسی به پیشگاه محمود بار می‌یابد حقیقت را می‌گوید و اشاره می‌کند که این اشعار را او خود سروده است. چون محمود این سخن را می‌شنود، رو به شاعران حاضر در دربار می‌کند و می‌گوید که او را امتحان کنند. قرار بر این می‌شود که هر یک از شاعران (عنصری و فرخی و عسجدی) بر بدیهه مصراعی بگویند و اگر فردوسی مصراع چهارم را توانست برآید، آنگاه همه به استادی او مقرر شوند. اینجاست که آن رباعی مشهور - که در متون بعدی هم اشاراتی به آن شده - سروده می‌شود و فردوسی به نیکویی از عهده کار برمی‌آید و چون فردوسی در وصف خط ایاز نیز یک دوبیتی می‌گوید، همه شاعران به استادی او معترف می‌شوند و در آخر سرودن شاهنامه به عهده او محول می‌گردد. بعد از این، ماجرای سرودن شاهنامه در ۶ جلد و بد شدن خواجه حسن میمندی با فردوسی و ۶۰ هزار درم سیم به جای درم زر به پاداش ابیات شاهنامه دادن و نیز گرفتن فردوسی صله محمود را و خشم گرفتن محمود به فردوسی و تهدید کردن او به مرگ و دست‌آخر امان یافتن فردوسی و گریختن از غزنین نقل می‌شود. اینجاست که بنابر روایت مقدمه، فردوسی پیش از گریختن به مازندران ۵۰ بیت هجوتامه مشهور را می‌سراید و به ایاز می‌دهد تا بعد از گریختن او، آن را به محمود بدهد. فردوسی پس از رسیدن به مازندران، یک نسخه از شاهنامه را به پادشاه آن ولایت که شیعی مذهب (و به قول نویسنده مقدمه، شاعری مذهب) بود تقدیم کرد. والی مازندران ۶۰ هزار درم زر سرخ به فردوسی می‌دهد و از ترس خشم محمود، او را از مازندران روانه می‌کند. فردوسی پس از آن در زمان القادر بالله به بغداد می‌رود و چون در عربی

استاد بود(۱) او را مدح می‌گوید و چندی در آن دیار می‌ماند. بعد از فوت محمود و سلطنت مسعود، فردوسی به وطن بازمی‌گردد و در آرامش روزگار می‌گذرانند. در آخر هم به خواب فردوسی اشاره می‌کند که شبی فردوسی، رستم را در خواب می‌بیند. رستم به او می‌گوید که در فلان جا گنجی پنهان کرده‌ام. فردوسی آن گنج را برمی‌گیرد و صرف امور خویش می‌کند. این، همه آن چیزی است که در مقدمه شاهنامه نسخه فلورانس می‌خوانیم.

۳. در برخی از نسخ قدیم شاهنامه در ادامه مقدمه شاهنامه ابومنصوری، دیباچه‌ای دیگر که به ابیات هجونا‌مه معروف منسوب به فردوسی در حق محمود منتهی می‌شود، آمده است. از نسخه‌هایی که این مقدمه در آغاز آن‌ها نقل شده، یکی نسخه قاهره است که در سال ۷۴۱ کتابت شده، دیگری نسخه طوقا‌پوسرای ترکیه مورخ ۸۰۳ است و دیگری و قدیم‌تر از همه، نسخه مورخ ۶۷۵ (؟) موزه بریتانیا معروف به نسخه لندن است. اما از قرائن و شواهد متن چنین برمی‌آید که این متن متعلق به قرن پنجم یا ششم باشد، چنانکه دکتر محمد امین ریاحی در کتاب «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی» به برخی از آنها اشاره کرده است. تعداد ابیات هجونا‌مه در این نسخ یکسان نیست. آنچه در این کتاب نقل خواهیم کرد مقدمه نسخه لندن است و تعداد ابیات هجونا‌مه در آن ۸۰ بیت است. مقدمه شاهنامه نسخه لندن به نکاتی اشاره می‌کند که برخی از آنها پیش از آن در مقدمه نسخه فلورانس هم روایت شده بود (در صورتی که تاریخ آخر نسخه فلورانس را معتبر بدانیم و آن را مقدم بر نسخه لندن قلمداد کنیم) و برخی نیز اولین بار است که در این متن به آنها اشاره شده است. اهم نکاتی که در مقدمه نسخه لندن به آنها اشاره شده بدین شرح است:

در زمان نصر بن احمد و بلعمی، سرودن این شاهنامه را به دقیقی فرمودند و چون دقیقی به دست غلامش کشته شد، شاهنامه ناتمام ماند.

محمود پسر سبکتکین که غلام احمد بود(۲) کم‌کم قوت گرفت و پس از استیلا بر خراسان و غزنین و هندوستان، حکومت یافت و میل او بیشتر به علم و شعر بوده است.

از شاعرانی که در دربار محمود حضور داشتند، یکی عنصری بود که به واسطه

امیر نصر، برادر کهن محمود به دستگاه راه یافته بود و دیگری کاراسی شاعر، شاعر هزار افسانه.

روزی در نزد محمود، سخن از شاهنامه به میان می‌آید و محمود به عنصری فرمان می‌دهد که آن روایات قدیم و داستان‌های باستانی را به نظم آورد. عنصری عذر می‌خواهد و جریان دقیقی را تعریف می‌کند و می‌گوید که من دوستی دارم که از عهده این کار برمی‌آید. آنگاه عنصری فردوسی را به محمود معرفی می‌کند تا شاهنامه را بسراید و فردوسی هم ۳۰ سال طول می‌کشد تا شاهنامه را به نظم آورد. تا اینجا یک روایت تمام می‌شود. بعد از این روایتی دیگر که از همه روایات مشهورتر است، نقل می‌شود، بدین شرح که:

ابوجعفر بن عبدالرزاق کتاب سیرالملوک را گرد آورده بود. محمود فرمان داد تا هر یک از شاعران توانایی سرودن و به نظم آوردن آن را داشته باشد، دست به آن کار برد و بابت هر یک بیت، یک مثقال زر بگیرد. فردوسی که از طوس برای دادخواهی از جور عاملان حکومت به غزنین به پناه آمده بود، در مسجد با ندیم سلطان آشنا شد. ندیم واسطه شد و فردوسی را به درگاه محمود برد و فردوسی محمود را مدح گفت. آنجا محمود رو به چهار شاعر حاضر در مجلس (عنصری، فرخی، عسجدی و فردوسی) می‌گوید که هر یک مصراعی بر بدیهه بگویند تا پنبایه شاعری هر یک مشخص شود. چون فردوسی به نحو احسن از عهده سرودن مصرع چهارم برمی‌آید، محمود به او خلعت و غلامی می‌بخشد و در مجاور قصر خود سرایی به فردوسی می‌دهد تا سیرالملوک را به نظم بکشد.

فردوسی ۳۰ سال در آن سرا مشغول سرودن شاهنامه بود. چون شاهنامه را تمام سرود و همه سیرالملوک را در ۶۰ هزار بیت به نظم کشید، نسخه شاهنامه را به سلطان عرضه داشت و خود به گرمابه رفت. محمود به خواجه حسن میمندی گفت که جایزه سرودن شاهنامه را به فردوسی بدهد و میمندی پیشنهاد می‌دهد که به جای زر، نقره بدهند. چون کیسه‌های نقره را در حمام به فردوسی می‌دهند و فردوسی می‌فهمد که به جای زر، نقره فرستاده‌اند، همه نقره‌ها را به حمامی و قناعی و آورنده صله می‌بخشد. محمود از این کار فردوسی در خشم می‌شود و می‌گوید که فردوسی را در پای پیل خواهد انداخت. بزرگان شفاعت می‌کنند و فردوسی از مرگ خلاصی

می‌یابد. فردوسی همچونامه معروف را (در ۸۰ بیت) می‌سراید و مخفی می‌شود. محمود پس از چندی، روزی بیتی از شاهنامه را در شکارگاه از زبان میمندی می‌شنود و یاد فردوسی می‌کند. از کرده خود پشیمان می‌گردد و فرمان می‌دهد ۶۰ هزار دینار زر را به فردوسی بدهند. مأموران حکومت چون از یک دروازه شهر وارد می‌شوند، از دروازه دیگر جنازه فردوسی را بیرون می‌برند تا به خاک بسپارند. کیسه‌های زر را به تنها دختر او عرضه می‌کنند اما او نمی‌پذیرد. کیسه‌ها را برنمی‌گردانند و همه را صرف عمارت رباطی در آن نواحی می‌کنند.

۴ - در سال ۸۲۹، امیرزاده بایسنغر میرزا (از نوادگان تیمور) فرمان داد نسخه‌ای از شاهنامه فراهم آید. در پی فرمان او گروهی از ادیبان متنی از شاهنامه فراهم کردند و با تلفیق روایات و افسانه‌هایی که درباره فردوسی و چگونگی سرودن شاهنامه و داستان او با محمود و انجام روزگار او پیش از آن، اینجا و آنجا رواج داشت و بخشی نیز در مقدمه برخی از نسخ شاهنامه نقل شده بود، دیباچه‌ای مفصل در آغاز متن جای دادند. هنرمندان نیز چیزی از ذوق و هنر فروگذار نکردند و با تذهیب و نگاره‌های فوق‌العاده زیبا آن را آراستند. به علت انتساب نسخه مذکور به شاهزاده بایسنغر میرزا، این نسخه به نوعی رسمیت پیدا کرد و مطالب دیباچه آن به تذکره‌های بعد راه یافت.

در این مقدمه روایاتی از زندگی و حوادث روزگار فردوسی نقل شده که بسیاری از آنها چنانکه اشاره کردیم از اینجا و آنجا، به ویژه از مقدمه‌های پیشین نسخ شاهنامه، از جمله مقدمه نسخه فلورانس و نسخه لندن و نیز از روی اشاراتی که در برخی ابیات شاهنامه وجود دارد تلفیق شده و چنانکه شیوه نویسندگان و تلفیق‌کنندگان مقدمه است، با افزودن شاخ و برگ‌هایی، روایت را به صورت داستانی شیرین و جذاب دیگرگون کرده‌اند تا چهره‌ای جذاب و محبوب از فردوسی تصویر شود که البته اغلب پایه و اساس درستی ندارند. این مقدمه، خود دارای مقدمه‌ای متصنع و تفصیل اطناب‌آمیز و چاپلوسانه‌ای در ذکر القاب و اوصاف امیرزاده بایسنغر میرزا است. نویسنده (یا نویسندگان) مقدمه اشاره کرده که متن مقدمه را در سال ۸۲۹ هجری برای امیرزاده بایسنغر نوشته است. در آغاز راجع به گردآوری روایات و داستان‌های قدیم ایران چنین می‌گوید که یعقوب لیث به هندوستان

فرستاد تا نسخه‌ای از کتاب تاریخ شاهان قدیم را برای او بیاورند و به ابومنصور عبدالرزاق بن عبدالله بن فرخ که معتمدالملک بود، فرمود تا آن را از پهلوی به فارسی برگرداند. او نیز ابومنصور المعمری، وکیل در خود را فرمود تا با چهار نفر دیگر (باحه بن خراسان از هرات، یزدان داد بن شاپور از سیستان، ماهوی بن خورشید از نیشابور و شادان بن برزین از طوس) آن را به فارسی درآورند. در ادامه اشاره شده است که سامانیان دقیقی را گذاشتند تا شاهنامه را به نظم کشد و او هم یکی دو هزار بیت سروده بود که کشته شد و کارش ناتمام ماند. آنگاه داستان خورفیروز و کتاب سیرالملوک عیناً از مقدمه نسخه فلورانس نقل شده که پس از رسیدن سیرالملوک به دست محمود، او هفت داستان از آن را برگزید و به هفت شاعر داد تا آن را به نظم کشند و اینجا ابوالقاسم فردوسی از راه می‌رسد و...

نویسنده مقدمه شاهنامه بایسنغری سپس روایتی دیگر از گردآمدن داستان‌های باستان ایران نقل می‌کند، بدین شرح که ملک کرمان آذر برزین نامی از نسل شاپور ذوالاکتاف را که جامع حکایات قدیم بود به بارگاه محمود فرستاد و بخشی از روایات را هم سروآزاد در مرو گرد آورد.

و باز روایتی دیگر از روزگار فردوسی و شرح ماجرای راه یافتن او به غزنین و ارتباط او با محمود روایت شده است، بدین شرح: فردوسی شنیده بود که دقیقی کار سرودن شاهنامه را شروع کرده و با کشته شدنش ناتمام مانده و آرزو داشت شاهنامه را بسراید. روزی این آرزو را با دوست خود محمد لشکری در میان گذاشت و محمد لشکری به فردوسی گفت که کتاب داستان‌های قدیم ایران نزد اوست. ابومنصور اسفتمکین والی طوس نیز فردوسی را به سرودن شاهنامه و به نظم کشیدن روایات باستان ایران تشویق کرد. بعد از مرگ او، ارسلان جاذب، جانشین او، فردوسی را به غزنین گسیل کرد. نویسنده مقدمه در اینجا ماجرای یک توطئه چینی از سوی عنصری و رودکی را نقل می‌کند (و توجه داریم که اصلاً رودکی معاصر فردوسی نبوده) بدین شرح که بدیع‌الدین دبیر، منشی محمود، عنصری و رودکی را از حضور فردوسی در غزنین می‌ترساند و آنها را از ترقی جایگاه فردوسی در درگاه محمود و فروکاستن مقام شاعران دیگر در بیم می‌افکند. آنگاه عنصری و رودکی در مکتوبی به فردوسی، او را از خشم محمود بیم می‌دهند و او را از عزیمت به غزنین پرهیز

می‌دهند. در این اثنا، بدیع‌الدین را با عنصری و رودکی ماجرای واقع می‌شود و بدیع‌الدین در مکتوبی دیگر فردوسی را از نیت عنصری و رودکی آگاه می‌سازد و به اصطلاح، قضیه لو می‌رود.

و باز روایتی دیگر: فردوسی از جور عامل طوس گریخته و به غزنین آمده بود. در این میان محمود، هفت داستان از شاهنامه را به هفت شاعر داده بود تا توانایی هر کدام را در سرودن آن بسنجد (۱). عنصری ۲، فرخی ۳، زینبی ۴، عسجدی ۵، منجیک ترمذی ۶، حرّمی چنگزن ۷، ابوحنیفه اسکاف) فردوسی در ورود به غزنین، در باغی، عنصری و عسجدی و فرخی را مشغول طرب می‌بیند و اینجا آن رباعی مشترک سروده می‌شود. آنگاه فردوسی با ماهک، ندیم سلطان آشنا می‌شود و عیناً ماجرای تعیین شدن عنصری برای نظم شاهنامه و سروده‌شدن داستان رستم و سهراب توسط عنصری و سروده‌شدن داستان رستم و اسفندیار توسط فردوسی و ورود به درگاه محمود و معارضه فردوسی با هفت شاعر دیگر و اعتراف شاعران به استادی فردوسی و سروده شدن یک دوبیتی در وصف خط ایاز توسط فردوسی از مقدمه شاهنامه نسخه فلورانس نقل می‌شود. سپس اشاره می‌شود که فردوسی مأمور سرودن شاهنامه شد و قرار شد برای هر هزار بیت، صد مثقال زر بگیرد اما هر وقت احمد حسن میمندی زر به او می‌داد، فردوسی نمی‌گرفت، بدین نیت که همه دستمزد خود را یکجا بگیرد تا برای تعمیر بندآب شهر طوس که از کودکی آرزوی تعمیر آن را داشت، صرف کند. بعد از آن، نویسنده مقدمه شاهنامه بایستغری از سبب تغییر سلطان محمود نسبت به فردوسی سخن می‌گوید و به پنج عامل اشاره می‌کند:

۱ - مدح نکردن احمد حسن میمندی در شاهنامه و روی خوش به او نشان ندادن فردوسی و سعایت میمندی نزد سلطان.

۲ - تشیع و رفض فردوسی و علاقه او به فلسفه (؟)

۳ - به طول انجامیدن سرایش شاهنامه و افول علاقه سلطان محمود به شعر و حکایات قدیم.

۴ - ستایش نسب شاهان قدیم ایران در شاهنامه و تعریض به بی‌اصلان که محمود هم طبعاً همه اینها را به خود می‌گرفت.

۵ - صلاتی که حکام اطراف به فردوسی می‌فرستادند، به ویژه صلهٔ فخرالدوله دیلمی.

سپس، ماجرای در خواب دیدن فردوسی رستم را و نمایاندن گنج به او و بخش کردن آن گنج بین شاعران را عیناً از روی مقدمه نسخهٔ فلورانس نقل کرده است. بعد از این، نویسندهٔ مقدمه وارد مرحلهٔ بعد از سرودن شاهنامه می‌شود. وقتی ۶۰ هزار بیت سروده می‌شود، محمود به خواجه احمد حسن میمندی می‌گوید که پیلواری زر به فردوسی بدهند اما میمندی از روی عناد می‌گوید که اگر این همه زر را یکجا به او بدهند، شاید از خوشحالی بمیرد (!) بهتر است ۶۰ هزار درم (نقره) به او بدهند. و بعد جریان بخشیدن همهٔ آن انعام به حمامی و فقاعی و غلام عیناً از روی مقدمه نسخه لندن نقل می‌شود.

و بعد از آن تمام ماجرای خشم محمود و تهدید فردوسی به انداختن در پای پیل و امان خواستن فردوسی از محمود و گریختن فردوسی از غزنین و سرودن هجوتامه (در ۶۶ بیت) و سپردن آن به ایاز از روی مقدمهٔ نسخهٔ لندن ادامه می‌یابد. آنگاه نویسندهٔ مقدمه شاهنامه بایسنغری چنین روایت می‌کند که ناصرالدین محتشم والی قهستان در پی فردوسی فرستاد و او را نواخت و از او خواست که هجوتامه را بشوید و آنگاه خود نامه‌ای به محمود نوشت و او را ملامت کرد و محمود از کرده خود پشیمان شد. آنگاه فردوسی به مازندران رفت و والی آنجا منوچهر بن شمس‌المعالی داماد محمود بود. والی مازندران فردوسی را نواخت و از ترس خشم محمود، فردوسی را از آنجا روانه کرد. فردوسی به بغداد رفت و با تاجری آشنا شد. از آنجا که فردوسی در ادب عربی استاد بود (?) با وساطتی به دربار خلیفه‌القادر بالله راه یافت و او را مدح گفت (۱۰۰۰ بیت) و شاهنامه را عرض کرد. خلیفه نیز ۶۰ هزار دینار با خلعت نیکو به او بخشید. آنگاه فردوسی (لابد به کفارهٔ گناه سرودن داستان‌های شاهان ایران!) قصهٔ یوسف را به نظم کشید. (در حالی که می‌دانیم مثنوی یوسف و زلیخا، از فردوسی نیست)

وقتی محمود از حضور فردوسی در بغداد آگاه شد، خشم گرفت و نامه‌ای عتاب‌آلود به خلیفه نوشت و خواست که فردوسی را به غزنین بفرستد. (در اینجا ماجرای فرعی از رمزگشایی «الم» و ارتباط آن با قصهٔ اصحاب فیل در قرآن نقل

می شود)

بعدها سلطان محمود در جنگ با غز(?) از فردوسی یاد می کند و از کرده خود پشیمان می شود و می خواهد که ۶۰ هزار زر سرخ فردوسی را بدهد. فردوسی در طوس درمی گذرد و سلطان زرها را می فرستد.

و باز اینجا ماجرای ورود مأموران سلطان از یک دروازه و خروج جنازه فردوسی از دروازه دیگر عیناً از مقدمه نسخه لندن نقل می شود. زرها را به دختر فردوسی عرضه می کنند و او نمی گیرد و در آخر آن را خرج تعمیر بندآب شهر طوس می کنند. در پایان نیز روایتی راجع به شیخ ابوالقاسم کزگانی که بر جنازه فردوسی نماز نگذارد و او را در باغی دفن کردند و تحول شیخ با دیدن خوابی و پشیمانی او از کرده خود نقل می شود. نویسنده مقدمه شاهنامه بایسنغری نقل می کند که ارسال جازب بر مرقد فردوسی قبه ای ساخت و بعد گورگوز از طرف منکوقاآن به خراسان آمد و آن را خراب کرد. آنگاه در زمان غازان، امیر ایسن قتلغ عمارتی بر مقبره فردوسی ساخت. این خلاصه روایات و اشاراتی بود که نویسنده مقدمه شاهنامه بایسنغری از اینجا و آنجا تلفیق کرده و شاخ و برگي به آن داده و به هم بسته بود.



در اینجا ما این چهار مقدمه را به ترتیب نقل می کنیم.